

Mutawalli-Bashi, Qum /

Mirza Musa Nur

(Brother of
Baká)

749 (1

2, 11

جواب است که جناب متولی با شیعیان با امر زاموی

مرفوع راسته اند

هو الی المسغان وباسم رب التکلات

عالیها بعد از مراجعت از منین در بلده طیبه

کاظمین علیهما السلام با خاطر حزین نشسته بودم

که جناب حاجی سید جواد کربلایی با آقا سید مهدی نزد

وارد شدند و مراسله از عالیجاه و آقا سید مهدی

نزد ایشان گذاردند و بیی برداشته باز به بین

مشغول خواندن فقرات آن شدم که از ذرات کلماتش

اطلاعی حاصل آید بلفظ احوی رسیدم که نوشته بودید

نداشتم منظور از احوی کسیت و از نور ظهور از راه

شما حیثیت و فقیرانه ساعتی در فکر بودم که شاید از راه شما

از احوی میرزا محمد قلی باشد زیرا که دیگران را با این نوع

نخواهید نوشت بزرگ را با اسم ایشان میخوانید و از دیگری

که مظهر جمال دارای دار کرامت او را در عالم ناصوت با حدی

نسبت و قرابت نیست و ما کان محمد ابا احدین رحالکم

بل كل الوجوه من العيب والشهو اشعر ان انوار او بند
ان التراب ورب الارباب تا انك از قورنيه والده ميرزا
احمد دانستم كه منضوف آن عاليجاه از اهوى نورانيه
ووجهه الصمدية ومشيئة الكلية ومظهر الاضيه
حيرت بر حيرت افزودم كه چه واقع شده است كه اينگونه
كلمات از آن عاليجاه بظهور رسیده و رود آن بدر تمام
يوم الورد بچهره صيئت بوده است كه موجب بخت
ان عاليجاهان كشته است و رود ان نيرا عظم از ملك عجم
بنوعى كه افقر از كل بنى آدم باشند عند اهل الحق بنان
موجب بخت باشد زيرا كه موكل مستقيان و معين ^{صنيفان}
و مولن بيوه زنان حضرت امير مود صنان روحى و روح
من فى ملكوت الامر له القداء لبا سهاى مبارك راليف
در ما وصله من فرمودند و باين هيت مشغول ابيارى
مخلصان مى شدند و صيف فرودند چگونه منكم سير فرود
زمين گذارم كه در عهد بنر كوسنگان باشند التذك با
هل هذا موجب للبطالان كوالله الذى كاله الا هو يد ل هذا

علی ان حق و ظهر بالحق خوردن برنج عنبر بود هند
 و حلوبات کونا کون اگر موجب حقیقت حق بود اهل حق
 از این قبیل بسیار بودند اما در باب فقره که نوشته
 بودید که بنفس شریف خود بکاظمین رفتند و والده
 آقامیرزا احمد را گرفتند اگر این موجب حق و بطلان
 انصاف بیه مامون خود بنفسرا اقدام کرده بر اینکه
 صبیبه خود را که امر الفصل با سنگ بخالف جمع بنی عباس
 و اصحابش بحضرت حواد روحی و روح من فی الملک
 و الملکوت فذاه بدهد و داد مع انکه ان حضرت آن از
 او راضی نبودند آیا خواهید که مامون بر حق و ان بد
 مصیعی بر باطل بوده که لا والله آیا بحضرت رضارا ولی
 خورد نکرانید و مکر جمعت فذاک نکفت مع ذلك آن
 حضرت آن از او راضی نبوده و لیس این مقام هزار
 متجاوز است هرگاه ذکر نمایم معنی بجای خواهد کشید
 که موجب غل و بعضی و کینه کردد بی مرتکب گریه اولی است
 و لهذا مختصر ذکر حجته و ادکاه الهی بر این نمایم تا مطلع
 شوید

محبوب نمایند و که بداند نفسی که حامل نقطه مشیت و
 دارای مقام اراده و عاوی مراتب همه است مغشوش
 و قولش صدق و کلامش نور و بیانش موجب سرور
 می باشد لا یصل عما یفضل و هم یسئلون فمن قال لروبه
 و کیف فقد کفر پس او که باید دارای این مقام را پیدا
 کرد و بعد از آن با چند امر نماید امر الله و حق است اما
 هرگاه اعتقاد این فانی را بخواهد در شخص صاحب
 این مقام بعد از انبیا و سلف فخر موجودات و جمیع
 جنات بدر فلت رفعت شمس سماء نبوت و بعد از آن
 شاه ولایت و در پیر آن که منبع خود و صورت می باشند
 و سبب افتخار عالم اند که نبوت و ولایت ختم شد با ایشان
 و امور و مخومی بنام بر این که ایشان آباء کلام و اجداد عظام
 این فانی می باشند و خداوند از این سلسله در عالم
 ناسوت بوجود آورده شکر و حمد خداوند را که عالم و من
 باین مظاهر کلیم فرموده و عطف بر اسرار حکیمه ایشان
 نمود امید چنان است که دست از جبل ولایت ایشان بردارند

و بغير از ایشان ندیگری نرسویندم زیرا که فوق ایشان را
 در امکان ممنوع می دانم و آن عالیهیاء از قراری که مذکور
 داشته اند در حق عالیهیاء میرنمایند احوی خود فوق
این مقامات را ذکر نموده اید و آن هذه امر ممنوع بحال
جمله معتز صند را بکنارم و نیز مطلب آیم تا ذکر صاحب

این مقام را علی وجه الکلیه نماید شاید در این قدسی بر
 اعضاء آن بیچو بودند اولاً آن کسیکه دارای این مقام
 لم یکن علمه الا من الله ولا عیسی الا الی الله ولا تنبأهم الا
 من قدره الله ولا ینزل الیه من عند الله ولا یتنفس الا
 بر صفا و الله ایا عدیثهم را ندیده اید یقین دارم

نشیده اید صاحب ولایت کبری صفا اید یا تمام
 المؤمن لیشاققن الی ان قال روعی فذاه از آرای عیباً
 ستره و از آرای عزیز الشاه نباشند و وجهه و کله
 و قلبه اب للیتیم عون للفقیر جعل الارملة کالیتم

بغضب کما مور الدینا میفرماید هرگز دروغ نمیگوید
 نمی بندد آیا من صاحب سخن نیستم و آیا اطلاع از اوضاع

سخن ندانم

concerning the
...
...
...
...
...
Bakhar' u' Mark

بچین ندادم کدام وقت در سخن خواستند کسی را از هورید ^{هند}
یا انکه چه زمان ز هورید آید مگر شنیدم که اخوی شما
ملیکت در سخن مر از هورید آید یا خواستند ز هورید ^{هند}
آیا از بد نامی میترسیدند سیدی را کشتن باشند یا بچیند ^{را}
مدوم نموده باشند و حال انکه مرتکب هورید فعل شدند
یا انکه از شورش عام می ترسیدند یا انکه کسی از کسان
الیمان از امتای دولت بود میخواستند امر مستقیم نمایند
و حال انکه از هر قسمی از اقسام بوره و هیچ ملاحظه نکردند
و اخوی شما هیچوقت شما غدا نخوردند بلی من باب
الاعیان اخبار بقتل حضرت صد ارند که اگر از هر یک رند
از فلان نخواهند گذشت و او را خواهند کشت ^{لا اله الا محمد}
اینک فستق ام و مشغول نوشتن جواب حاصله شما
می باشم دور نیست بواسطه قول بقطره اولی که عنقریب
اهل بیان همیشه کشیده همه بگور ابکشک امروز از کلام
ظاهر شود که بیلا و در داره و حیث از بیگانگان پوشیده
تا اهل دیار کدام وقت دمار از روزگار بگردد بگور آورند

باز اولی ترک این مقالات است که موجب افتتان اهل
بین نکرد اگر چه نارعبه اشتغال پذیرفته و موج

عالم را عز و کوفته گفتار چه نالیم که از حالت که بر حالت
حدیث هم ز ادانسته و مقام مؤمن بایات الله را

بیوج چگونه بود نفس آیه الهی حمض الصادق روحی مژده
میزمانند المؤمن قلیل والمؤمنه اقل من المؤمن و

اقل من کبریت الاخر فهل تری احدکم الکبریت الاخر
و حضرت فقطر حل و عزه فرماید در باب افتتان من

و صتا بعد الذکر ارجحان صعب شود که احدی باقی مان
سید بزنی عرض میکند از این غرار علی میماند و در

نقطه میفرمایند حوضش هم باقی نخواهد ماند ^{الحمد لله}
مؤمن در زمان شما بلا نهایه است و بی کل اناجیا

کاشی هم حیاط باشی هم کلاک باشی هم رنگوب باشی هم
مخار باشی که از کولت من المؤمنین میباشی باشی

آیات الهی از او صادر و خود آیه الله است در هر دوره که
ظاهراً شود اولاً کار او هیچ ^{حدیث} الله سابقه است ^{حضرت} حیاطچه

ختمی باب

Aqa Jan Kashi,
known as Janabi
Khashimullah, in
Bahá'u'lláh's
amianunni and
was not a student.

حتى قَاب رُوح من في ملكوت الابداع له الفداء مكر صغرى^{بد}
 که من صدوق رسل قبل هستم تا خود باطل نشود بلکه
 حقیقتش موقوف بحق سابق است و هم چنین نقطه اولی
 روحی که الفداء تصدیق بر هر داری و هر گاه انکار آتی
 از آیات الهیه را نماید موجب بطلان خود خواهد بود
 اگر انکار محبت قرآن نماید انکار محبت خود را نموده است
 بیوان شمس حقیقت از افق غیبیه ظاهر شد و اتمام محبت بر کل
 الوجود من الغیب والشهو والظاهر والمفقود بایات بدع
 فرمود بعد از تبلیغ و بلاغ همین که عزم صعود الی عرش
 المنصور نمود بمقتضای بالیها الرسول بلغ ما انزل^{الملك}
 وان لم تفضل ما بعثت رسالتك حقیقت نقطه و سر^{الحقیقه}
 کشف صحبات الجلال و دراز دیدار بیان محو الوهوم و^{صحو}
 العلم حقیقت مشیت^{بیان} راضک السرا لعلبة السر و در
 جهارم حجاب الاحدیة لصفة التوحید و مقام کثرت
 که اراده کلید و اول مرتبه فضل است باظهار نور اشرف
 من صبح الازل منلوح علی صیقل التوحید اثاره فرمود

حدیث کمیل

هذه النور ظاهره فعل الله وشيئته وباطنه نفس الله ^{ذاته}
 حيا بجزء حضرت مفرز مايد در جواب اعراب در بيان
 ملكوتية الهيبة ^{نفس} فهي ذات الله العليا وسجوة الطوبى ومن
 عرفها لم يبق ابدا ومن جهلها فقد ضل وعوى ^{شد}
 كه نسبت ذاتيت در اين مقام بظهور رسيد آيا كوتيه
 خطا گفتم يا خطا دريد در رساله مشهوره بنقطه بد بيشتر
 كه انرا اوله سبعة مينامند ملاحظه كنيد در اوله آن
 اين عبارت را مشاهده نمائيد كه حقيقت در اينجا محسوس
 ميمايود من تعبير در عبارت ندادم شايد غلطت ^{او الله}

كرديد هذا عبارة روي بوحده مذاتة نظر الموزة

با حوبه مرفوعين كه يقين صيغاتي بر اينكه ظهور مرفوع

منتظره همان ظهور مسئول عنده است كه در حديث كميل

رديه در سنن اول كشف سبحات الجلال عن غير اشارة

بين و در ثانی محو الوهوم وصحو العلوم و در ثالث

هتك الستر لعليته السر و در رابع جذب الاحدية لصفة

التوحيد و در خامس نور اشرف من صبح الازل و يلوح

على اصبال

حديث كميل

۱۰
عَلَيْهَا كُلُّ التَّوْحِيدِ اِنْتِزَاعُ بَيْنِ نَوْرِ صَفَرٍ اَنْ صَبَحَ

خَوَاهِي دِيدِ اَكْرَحُوْنَ هَارِبِ نَكْرِي مَصْطَرِبِ شَتُوِي

نَظَرِكُنْ دَرِ بَعَايِ شَعْرِ اَنْ حَضَرْتِ بِاَقْرَعِ كِهْ اَوْلَا اَنْ اِيْنَ

كِهْ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ جِهَانِكَ بِاَهْبَاءِ وَكُلِّ جِهَانِكَ هُوِ اَللّٰهُمَّ

اِنْ اَسْأَلُكَ بِجِهَانِكَ كَلِمَةُ اِيْنَ نَفْرَةٍ اِسْأَرَهُ اسْتِ بِرَسُولِ

وَنَائِيْ دَرِ مَقَامِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ بَيْنِ تَا اَنْ كِهْ بِرِ بِيْتَرِحَا

كِهْ دَرِ كُوْنِ رَعِيْ كُنْدِ كِهْ اِنْ مَقَامِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ اسْتِ زِيَارَتِ

مَقَامِيْ اسْتِ قَتْلِ مَصْلِحِ كِهْ خُوْدِ رَايِ سُوْرِيْ اَنْدِ اَزِ بَرِي

اِسْتِضَاءِ دِيْ كُوْنِ زِيَارَتِ دَرِ نُوْرِ هَيْجِ جِهْتِ اِنِّيْ تِ بَائِي

مَنْ يَأْتِيْ حَيَا بِحِيْزِ اَكْرَزَنْدِ هَسِيْ خَوَاهِي دِيدِ اَنْوَارِ اِيْنَ

كِهْ خُوْدِ رِ بِنَفْسِهِ اَزِ اِنِّيْ نَفْسِيْ خُوْدِ رَعِيْ كِهْ دَرِ اَزِ بَرِي اِقَامِ

تَوْحِيدِ خُدَاوَنْدِ وَاوَامِرِ وِ نَوَاهِيْ اِيْنَ قَدَمْتِ عِبَارَتِ

رَدِّ حِيْ فِتْنَةٍ بِاَعَالِيْهَا اسْتِ اِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ اَلْقَدِيمُ

اَوَّلُ مَا رَأَى اَوْجُهًا اَوْ حِطَاءً وَاِنْ يَنْبَغِيْ اَعْظَمُ اِيْنَ كَلِمَاتِ اَرِيْ حَسْبِ

مَا كَرَمِيَّانِ مَرْمُورِهِ اَنْدِ دَرِ مَقَامِ كِهْ نَدَا اَنْ تَا اَنْ شَتَانِ

مَنْ اَنْ تَا اَنْ شَتَانِ بِاَمْرِيْ فَوَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيْنَهُ وَهَذَا

An illustration
to the Bab at
Makki.

القول

المقام كل ما يجرى من قلمي لم يكن باختيارى بل كل ما
على يجرى بقدرته من قلمي ومدارى وكما اريد ان لا
يظهر مني شيئا يوجب العجز والعقل والنفاق يقول
العقل فاطهر الحق بكلماتك لعل النفاق يبدل بالرفا
ولكن من البيان في مقتضى ما لا يدرك كله لا
تترك كلمة في الجملة استعارى في شود ان كلمات نور اول
باينکه اسم الارز هو الحسين عم از اجمده فرموده ادد که
بايد ظاهر شود بعد از بنيل مظلوم بستتر اشهر که
حمل او ستر اشهر بوده باشد وتولد في زمان کتابا
باسم محيى وهم حينئذ تولد في ستر اشهر من حيز الدمار
باسم الحسين عم وظهور او بعد از بنيل بستتر اشهر
ويظهر اوله هذا معنى كلامه روى فداء واما البرسات
من الله الى الله كثير كل عندك واضح آيات امة محمد
خداوند و او امر و خواهى ان که برود زکوة بغیر از اين
وجه احدی فقط بد نيکه که حجت بعد از من در اين
شیخ نکرده و هر که شربت از شجره سلطان و قشور نف

عبارت اين

غير ان ابن نور مشرف كسبت در حق كه گفته شده است
 كه يكبار در عهد ذكريا و يحيى پرتو كرستم و موسي و يكر در ارض
 طاف پرتو كرستم و بار ديگر بر ارض با پرتو كرستم و موسي
 ديگر پرتو خواهم كرست نهايت خواهد گفت عالورا
 عزل كرديم داراي اين مقام بود و الان كافراست پس
 ان كبريه چهارم چه معنى دارد در دنياست بگويد بر كوشش
 كبريه خواهد كرد و اما الا هامة قد اعتقدوا بان المقام
 از اظهر علماء الارض فسطا و عدلا و ان اقبل يدفن في الحسين
 روحى و روح من في عالم العماء له الفداء يعني حقيقه الحسينية
 لا يقال انه موسوم بهذا الاسم لان سمعت من الكريم
 الموسوم باجد ان النقطه قد اخبر بان القائل من قبل
 هذا النور يظهر باسم المقتول في ارض الكاف فانظروا
 ترى فوالذى نفسى بيده من كان معتقدا بالله و اياته
 و برسوله و حجته و كان معتقدا بالصواب و العقاب في يوم
 الحساب ما يقول ما قال ولو كان صاحب الجبال و الكمال ثم
 الجلال قد يحرق الامر الى ذلك المقام لتعصيل المرام

الشك بالله الذي لا اله الا هو لو كانت آيات النازلة
 من هذه الطلعة البيضاء باطلة فبأي شيء يثبت الدعاء
 نكلكم باطلين وامرکم عاقلين زیرا که انکار کردید چیزی را که
 محبت او ظاهر ثابت شد و فقط بدیدید تصدیق بر محبت
 او فرمود و بالفرض لو ظهر حجة من عند الله فوق هذه ^{الجملة}
 الموجود لا بد است اینکه او که تصدیق بر محبت داشت
 موجود فرماید چنانچه اگر ظاهر می شد فقط بدیدید در مقام
 حتمی ماب سر او را تصدیق بر او که حوز حتمی ماب بود ^{بوجه}
 اخبار او بر روی بود معلوم می شد که محبت بنوده است
 این میزان که آلات شما بدست داده اید که محبت ظاهر ^{شد}
 و نفس ملکوتیه را عزال کرده است و بواسطه عدم ^{ایمان}
 من سمی ذات الله کافر شد است خوب تصور نمایند ^{شد}
 از برای هیچ ملتی دیگر عیب و نقصی نیست زیرا که اگر ^{هم}
 شود از من هب ^{هم} و عود بطریقه عزوستان و کوی ^{کوی}
 مسیح واحد بر پلان ظاهر شدند لازم بر کلی ^{الارض}
 که بعد از ایمان تصدیق چنین مدعی را نمایند و باین قاعده

لازم

لازم می آید که امری بنا بر حدی موردی بعینی و عهد باشد
 بل منتظر چنین ظهوری باشد و حال آنکه برخلاف این^{است}
 استماع کلام مدعی از مذاهب ظهور حرام است و بعد از
 ظهور حتمی ماب از سلسله رضای محبت تمام و بعد از
 نقطه بدین مرام از سلسله قبل منقطع و توجیه باین
 عبادت از اوقات و بعد از بروز ظهور نفسی ملکوتی الهیه
 فی زمانه توجیه بعینه توجیه الاحسان است کل این فقوآت
 بقاعده خود حتمی است که بر مآ است و الا مدعی حصر
 همان است که ذکر کردم اگر چیزی از این سلسله باشد
 این است که قلبی گردید و بلبان خود مآ آنچه لازم بود^{مختصراً}
 و اما تفصیل دیگر که نوشته بودید مختصراً جواب کل
 دارد می شود هرگاه بالفرض الصعده محبت بخواند کسی را
 بکشد مختار است هرگاه آن کسی رضا بقتل خود نشود
 مورد است تفصیل احد از ارض قاف که در طریق حسین
 مکران فدا شد در پیش من است حدیث ششماه در خانه
 این بی خانمان مستور بود و الله سکوت اولی است صیرتیم

بفرمایند که اسم از اسم اخوی است بر من مشتبه می شود
 ولی با شیعیان در مقام تمکین می باشند بوسیله از نقطه
 بجهت اخوی بوسیله حضرت زینب زین العابدین شده بیرون آورده
 ملاحظه نمایند بحقی خدا بسیار بهترین با کلمه بر کشتند
 و بسیار همین معتبر شدند و بسیار صلا که ما فتا
 و بسیار بهترین بر پا می یزد بر وحدت را که کشتند
 و بر عرش عظمت طیران نمودند چه واقع شده که بحیث
 دنیای درون که فراوانی و منزه عن نشاء عنسار
 ملصوق شده و چشم از نعمت عنر مستلهم المی بوسند
 و باین سبب کلمات در اطراف ارض منتشر کرده که مو
 و سازای بوم من بظهور الله گردد بحقی خدا من جانی اندک
 خانه خواب شده بیدار خور مبتلا از هم چنین میزبان
 گذشت ولی از خدا نمی توان چشم پوشید من باین خانه
 و حب دوست مرا بحال خور و اگذارید و الله اعلم
 اگر بگویم بد خواهد شد اگر با من شریک خواهید بود
 در حب محبوب بنده الحمد علی الوفاة و الا دوست ما

و هم در صفت فرزوس شمارا نکوسید که با ان طلعت
 سوز هم حرف ندامت کلا والله با او هم حرف ندارم مخصوص
 نوشته شمارا فرستادم که به بینید و با اعیان هم عرض
 داشتم که چرا چنین کارها اتفاق افتاده تا جواب
 از اعیان چه برسد و الروح علی المؤمنین نداء الله
 و افعاله والسلام (حسین الرضوی) رحمه الله علیه
 در فی سابع عشر شهر ربيع الثاني ۱۳۳۱ هـ

Date 27 Rabi' ii, A.H. 1331.